

شاهان کیانی و هخامنشی

در آثار الباقیه

با آنکه مورخان اسلامی (ایرانی و عرب) جسته جسته بخطا یا صواب از چندتن از شاهان هخامنشی یاد کرده اند (۱) معهذا هیچیک از آنان نامهای افراد خاندان مزبور را مانند ابوریحان بیرونی (۲) بتفصیل ثبت نکرده است. بیرونی در آثار الباقیه عن القرون الخالیه (۳) بویژه در دوجداول (۴) از شاهنشاهان هخامنشی نام برده و خواسته است برخی از آنان را با شهریاران کیانی مقایسه کند (۵):

- (۱) طبری در تاریخ الرسل و الملوك کیرش بن اخشورش (چاپ مطبعة حسینیة مصر جزء ۱ ص ۲۸۴ - جزء ۲ ص ۵) و اخشوارش بن کیرش (جزء ۱ ص ۲۸۳) و داریوش (ضمن فهرست پادشاهان آسور) ، حمزة اصفهانی در تاریخ سنی ملوك الارض و الانبیاء (چاپ بران ص ۲۸) کورش ، مسعودی در التنبیه و الاشراف (چاپ بزار ص ۱۷۱) کوروش و (درس ۸۴ و ۸۵) کورس ، داریوش و (درس ۱۶۸) داریوس و هم او در مروج الذهب (چاپ قاهره ج ۱ ص ۹۹) کورس ، ابوالفرج بن عبری در مختصر الدول (چاپ بیروت ص ۸۳) داریوش بن یش تسب و (درس ۸۰) داریوش البادی و (در ص ۸۱-۸۳) کوروش و (درس ۸۲) قمباسوس بن کوروش و (درس ۸۶) اخشیرش بن داریوش و (درس ۸۷) اخشیرش الثانی . را نام برده اند .
- (۲) متولد بسال ۳۶۲ در بیرون (خوارزم) و متوفی در حدود ۴۴۰ء مؤلف الآثار الباقیه عن القرون الخالیه - تحقیق مالهند - التفهیم لادائل صناعة التنجیم (پارسی و تازی)
- (۳) این مکتوب بتصحیح و اهتمام استاد زاخو بسال ۱۹۲۳ در لیبزیک به چاپ رسیده و ترجمه آن نیز توسط آقای اکبر دانا سرشت در تهران بسال ۱۳۴۱ منتشر شده .
- (۴) علاوه بر دوجداولی که ذکر آنها بیاید ابوریحان در آثار الباقیه (چاپ لیبزیک صفحات ۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۹) سه جدول دیگر خاص پادشاهان کیانی (از کیهباد تا دارا بن دارا) از مآخذ مختلف نقل کرده است و درین رساله برای احتراز از تکرار ، از ذکر آنها صرف نظر شد .
- (۵) نویسندگان و مورخان دیگر نیز بشکونه مقایسه کرده اند چنانکه مسعودی در التنبیه و الاشراف (ص ۱۷۱) بهمن بن اسفندیار را با کوروش و (درس ۸۴ و ۸۵) دارا بن دارا را با داریوش تطبیق کرده ، برخی از خاورشناسان اروپا مانند کنت گوبینو (در تاریخ ایران) ، هرتل (در کتب عصر زرتشت و هخامنشیان و کیانیان) و بتقلید آنان برخی از نویسندگان ایرانی مانند میرزا آقاخان کرمانی در (آئینه سکندری) و مرحوم پیرنیا در (داستانهای ایران قدیم) همین عقیده را دنبال کرده اند . این مقایسه فقط در مورد سه چهار تن از آخرین شاهان سلسله کیانی و دودمان هخامنشی قابل تصدیق است ولی بهیچوجه نمیتوان شهریاران داستانی بیشدادی و بخش اول از شاهان کیانی را با شاهنشاهان تاریخی مادی و هخامنشی تطبیق کرد ، چه بخصوص بعضی از شاهان داستانی مانند جمشید ، کاوس و کبشهر و بسیار باستانی و ممتلق بدوره هند و ایرانی (و شاید مقدم بر آن) میباشد .

نخست در ضمن « جدول ملوك الكلدانيين » (۶) كه از بختنصر اول شروع ميشود (۷) - دوم در ذكر نامهای (ملوك كبار) كه از كيقباد آغاز ميكردد (۸).

مقایسه دو جدول

جدول شماره ۲	جدول شماره ۱
کیقباد (۱۰)	(۹) {
سخاربب الثاني	
ماجم (۱۱)	
بختنصر و او کیکلوس است	نبوخذ ناصر
اولاد (۱۲) بن بختنصر	بختنصر که بیت المقدس را گشود
بلطشاصر بن اولاد (۱۲)	برخلالتفر (۱)
دارا الماهی الاول و او داریوس است	بلطشاصر
کوروش و او کیخسروست	داریوس المادای الاول
قورس و او لهراسب است	کوروش بانی بیت المقدس
قمبوزس	قومبوسوس
دارا الثاني	داریوس
اخشوریش بن دارا و او خسرو اول است	اخشیرش
اردشیر بن اخشوریش و او ملقب به (مقروش) (۱۳)	ارطخششت الاول
یعنی (طویل البدین) است	

- (۶) چاپ زاخاو ص ۸۸ - این جدول را بعنوان شماره ۱ درین رساله یاد میکنیم .
 (۷) همان کتاب ص ۸۸ - ۸۹ (۸) همان کتاب ص ۱۱۱ - این جدول را بعنوان شماره ۲ ذکر میکنیم
 (۹) در جدول شماره ۱ نام (پادشاهان کلدانی) ذکر شده که قابل تطبیق با شاهان مذکور در فوق نیست (۱۰) در متن آثار الباقیه مدت پادشاهی هر يك و مجموع زمانیکه بر سلطنت سلسله آنان گذشته بحروف ابجد (حساب جل) مسطورست (۱۱) نقطه نشانه آنست که در يك جدول نامی که منطبق بر نام مذکور در جدول دیگر باشد ، موجود نیست ،
 (۱۲) اولاق نسخه بدل (۱۳) مقدوشی نسخه بدل

جدول شماره ۲	جدول شماره ۱
خسروالثانی
.....	داریوس
صفدنائوس (۱۴) بن خسرو
اردشیر بن دارا الثانی	ارطخشست الثانی
اردشیر الثالث	اخوس
ارسیس بن اخوس (۱۶)	فرون (۱۰)
دارا آخرین پادشاه فارس	داریوس بن ارسینخ
.....	اسکندر بن میقدون البنا (۱۷)

اما علت آنکه مؤلف شاهنشاهان هخامنشی ایرانی را در ضمن ملوک کلدانی یاد نموده آنست که وی مطالب کتاب خود را از مأخذ سریانی و یهود نقل کرده و آنان نیز کلیه کسانی را که بر کلدیه حکومت کرده اند - از جمله ایرانیان را - دزد مرء پادشاهان کشور مزبور نام برده اند چنانکه در تاریخ ایران چنگیز و تیمور را هم در عداد پادشاهان این کشور یاد میکنند. بیرونی خود بدین نکته اشارت میکند (۱۸):

(۱۴) سعد نابوس، صفد بالوحی نسخه بدل (۱۵) فزون، فسرون، قزون نسخه بدل (۱۶) ارسبجسجوا نسخه بدل (۱۷) در متن آمده: الاسکندر بن میقدون البنا - و صحیح میقدون، مقیدون معرب ماگدونیا (مقدونیه) است - باید دانست که مقدونیه مرکز اصلی حکومت اسکندر و جدادش بود نه نامیدروی فیلیپوس (نزد مورخان عرب فیلفوس و بفسط فیلفوس) - و چون بیرونی در فهرست (نامهای پادشاهان شهر مقدونیه) نام فیلفوس و اسکندر بن فیلفوس را برده بنا بر این تصور می رود که در اینجا نا سخاوت تعریف کرده باشند - از سوی دیگر ابوریحان در مورد دیگر نیز (ص ۸۸) اسکندر را با کلمه «البنا» یاد میکند ظاهراً این کلمه محرف «المیاس» [Olympias] دختر نه اوب تولم Néoptolème (پادشاه ملس Molosse ها) مادر اسکندر است و چون در افسانه های یونانی ژوپیتر (رب الارباب یونانی) و در افسانه های مصری نکتاب (فرعون مخلوع مصر) هم خوابه زن فیلیپ شده و ازین پیوند اسکندر پدید آمد، (ایران باستان ج ۲ ص ۱۲۱۳-۱۲۱۴) و در افسانه های ایرانی دارا [دوم] (شر فنامۀ نظامی چاپ ارمغان ص ۸۲) هم خوابه زن فیلیپ دانسته شده و گفته اند از این پیوندها اسکندر پدید آمده ازینرو او را بنام مادر یاد کرده اند بنا بر آنچه گفته شد میتوان حدس زد که جلف مزبور در اصل اینچنین بوده: الاسکندر بن المیسا [س] المقیدونی (پانقدیم و تأخیر دو کلمه اخیر) (۱۸) چاپ لپزیک ص ۱۱۰ - ترجمۀ پارسی ص ۲۴۲

« در کتابهای سیر و اخبار که از کتب اهل مغرب نقل شده شهریاران ایران و بابل را نام برده اند و از فریدون که نزد آنان یاقول نام دارد آغاز کرده اند تا دارا که آخرین پادشاه فارس است ولی با آنچه ما میدانیم از حیث شماره پادشاهان و نامهای ایشان و مدت پادشاهی و اخبار دیگر احوال ایشان اختلاف دارد و آنچه بوجه سبقت میجوید این است که ملوک ایران را باعمال ایشان در بابل رویهم رفته نام برده اند و اگر ما اقوال مذکور را در اینجا برای خوانندگان نقل نکنیم اولاً متاع خود را بسنگ تمام فروخته ایم و ثانیاً در دلهای ایشان تولید نگرانی کرده ایم و ما این اقوال را در جدول جدا گانه قرار میدهیم تا آنکه آراء و اقوال بهم مخلوط نشود. » (۱۹)

و نیز در جای دیگر، در مورد تطبیق کیانیان با کلدانیان نوشته (۲۰): « مردم باختر از پادشاه اخیر (۲۱) نقل میکنند که یونس در عهد او به ینوی مبعوث شد و مردی از عجم که نام او بعبرائی ارباق است و بفارسی دهاک و بتازی ضحاک، برین پادشاه خروج و با او جنگ کرد و او را شکست داده بکشت و خود پیادشاهی رسید تا کیانیان - که پادشاهان بابل آنرا کلدانیان میگویند - پیادشاهی قیام کردند و مدت حکومت پادشاه مقتول بدست ضحاک هفتاد و دو سال بود، سپس بیرونی چنین نتیجه میگیرد: « کلدانیان را نمیتوان کیانی دانست بلکه کلدانیان حا کمائی بودند که از جانب پادشاهان کیان در بابل حکومت کردند و مقر سلطنت کیان بلخ بود که چون بکده رسیدند مردم باختر آنرا کلدانیان گفتند و این نام فرمانروایان پیشین این سلسله بود. » بهمین مناسبت از چند تن از پادشاهان بابلی که درین میان نامشان آمده، در رساله حاضر یاد میشود.

کیانیان و هخامنشیان

کیانیان
در اوستا و سانسکریت کوی Kavi آمده - از گاتها برمیآید که کوی بمعنی پادشاه و امیر و فرمانده است. بسا در گاتها این واژه در مورد شهریاران و امیران دیویسنا (مخالف آئین زرتشت) نیز بکار رفته (۲۲)

(۱۹) سیس جدول پادشاهان ایران را از زمان فریدون بنا بر قول اهل مغرب نقل میکند.

(۲۰) آثار الباقیه چاپ زاخاو ص ۸۷ - ترجمه پارسی ص ۱۲۰

(۲۱) مراد ثرونو قنقریراس پادشاه آنور است

(۲۲) گاتها، پشنا ۴۲ بندهای ۱۴ و ۱۵، پشنا ۴۴ بند ۳۰، پشنا ۴۶ بند ۱۱ و پشنا ۵۱ بند ۱۲

و نیز این عنوان بشهریار معاصرو حامی زرتشت (گشتاسب) نیز داده شده (۲۳) در دیگر قسمتهای اوستا گاهی بمعنی امیرستماکار و کمراہ کننده استعمال شده و گاه نیز عنوان یکی از پادشاهان دودمان کیانی است. اما در ودای هندوان این واژه بدین معنی نیامده بلکه در مورد ستایشگران دیوان (خدایان هند) بکار رفته است.

بنابر آنچه گفته شد (کوری) اساساً عنوان و لقبی بوده و بعدها بعنوان اطلاق عام بخاص، بیک سلسله مخصوص، که در داستانهای ابرائی پس از سلسله پیشدادی ذکر میشود، اطلاق گردیده و باید دانست که (کوری) نام یکی از نیاکان کیانیان نبوده تا اخلافش را بنام او بخوانند (۲۴) بعکس رهماننشیان منسوب بهخامنش و اشکانیان منسوب با رشک و ساسانیان منسوب بساسان.

نا گفته نماند در اوستا هر جا که واژه مزبور در مورد امیران دیویسنا بکار رفته بصیغه جمع «کوی‌ها» ذکر شده: با آنکه کوی بمعنی مطلق شهریارست ولی در برخی موارد بنظر میرسد که این عنوان از همان عهد باستانی بخاندان مخصوص (کیانی) تخصیص یافته باشد چه در بند ۷۱ زامیادیشث از کیقباد، کی اپیوه، کی کاوس، کی آرش، کی پشین، کی ویارش و کی سیاوش یاد شده و در بند بعد آمده که کیانیان همه چالاک و پهلوان و پر هیز کار و بزرگ منش و بی باک اند. در زامیادیشث بند ۶۶ سگستان (سیستان) مرکز کیانیان دانسته شده: «قر کیانی کسی راست که در سرزمینی که آنجا دریای کیانیسیه واقع است شهر یاری دارد، دریائی که رود هلمند (هرمند) در آن فرو ریزد» و بندهشث فصل ۲۱ بند ۷ نیز مؤید همین قولست و در فصل ۱۳ بند ۱۶ کتاب اخیر آمده: «دریای کیانیسیه در سیستانست» (۲۵).

بدیهی است که سلسله کیانی بترتیبی که در داستانهای ملی ما (خدا ینامه و شاهنامه) نقل شده صورت تاریخی ندارد.

(۲۳) گاتها، یسنا ۴۶ بند ۱۴، یسنا ۵۱ بند ۱۶ و یسنا ۵۴ بند ۲

(۲۴) ولی در ایران باستان کوی اسم خاص کسان نیز بوده چنانکه در فروردین یشت بند ۱۱۹ فروهر یا کدین (کوی) ستوده شده و نیز در بندهای ۱۱۴ و ۱۲۳ آن بفرو هر دو تن از پارسایان درود فرستاده شده که نام پدر هر دو (کوی) بوده

(۲۵) رک: یشتها تالیف آقای پور داود ج ۲ ص ۲۱۷-۲۲۲

هخامنشیان

هخامنش مرکب از دو واژه هخی haxi بمعنی دوست و یار و منش manish از منه manah بمعنی حس باطنی، فهم و شعور و اندیشیدن است پس هخامنش لفظاً بمعنی دوست منش است (۲۶) - سردودمان هخامنشی (هخامنش) نام داشته که شجره نسب خانواده او تاداریوش ازینقرارست (۲۷):

هخامنش

چیش پش اول	۱				
کیوجیه اول	۲				
کوروش اول	۳				
چیش پش دوم	۴				
کوروش دوم	۵				آریارمنا
کیوجیه دوم	۶	𐎧𐎠𐎼𐎿			ارشام
کوروش سوم (بزرگ)	۷	𐎧𐎠𐎼𐎿𐎶			ویشتاسپ
کیوجیه سوم (فاتح مصر)	۸	𐎧𐎠𐎼𐎿𐎶𐎵			داریوش

افراد این خاندان از زمان جلوس کوروش بزرگ (۵۵۰ ق. م) تا فوت داریوش سوم (۳۳۱ ق. م) مدت ۲۱۹ سال پادشاهی کردند.

پادشاهان مذکور در دوجداول

اکنون در باره هریک از پادشاهان کیایی و هخامنشی (و بالتبع از پادشاهان کلدانی و آشوری) مذکور در دوجداول بحث میکنیم:

۱ در اوستا کوی کواته Kavi Kavāta، در پهلوی کواد Kavād و کبباد Kabād و معرب آن قبادست. این نام مرکبست از دو جزء: نخست کی [دراوستا کوی] که لقب شاهان کیایی است - دوم (کوآت) نیز مرکبست از دو جزء: نخستین کوا Kavā که خود بمعنی کوی (کی) است - جزء دیگر Vāta که

بقول بارتولمه بمعنی محبوبست و جمعا بمعنی (کی محبوب - سرور گرامی) است (۲۸).
کیقباد در اوستا تنها دوبار یاد شده ' اول در فروردین یشت بند ۱۳۲ و دیگر در
زامیادیشت بند ۷۱ - در بندهشن پهلوی فصل ۳۱ بندهای ۲۵ و ۲۸ نیز از او نام برده شده -
در مینو خرد پهلوی فصل ۲۷ بندهای ۴۵ و ۴۸ آمده : ' از کی کوان سود این بود
کواندر یزدان سپاسدار بود و ش (واو) خدائی خوب کرد ' پیوند و نغم کیان ازو آواز
گرفت . ' - در دینکرت پهلوی ، دیباچه کتاب هفتم ، بند ۳۳ مندرجست : ' فر (۲۹)
مدتی بکی کباد سردودمان کیانی تعلق داشت ' از پرتو آن پادشاهی ایران رونق
گرفت ' او پادشاهی در خاندان خود برقرار ساخت و کارهای درخشان و سودمند
کرد . ' (۳۰) فردوسی در شاهنامه بتفصیل ازو سخن رانده است (۳۱) اما این شهریار
داستانی ابدآ ربطی بیادشاهان تاریخی ایران و بویژه سلسله هخامنشی ندارد و قابل
تطبیق با هیچیک از آنان نیست .

۲ اصل این نام سین اخیه اربا Sin - ache - erba و معمولاً سناخریب

سناخریب دوم Sennakherib یا سانهریب Sanherib پادشاه آشورست که از
۷۰۵ تا ۶۸۱ ق . م پادشاهی کرده و او پسر سارگن Sargon دوم است (۳۲) .

وی پادشاهی رزمجو بود و در سال ۷۰۳ شورش را که در بابل برخاسته بود
فرو نشاند و در سال ۷۰۱ بفلسطین لشکر کشید و یهوده هیسکیا Hiskia را در اورشلیم
محاصره کرد - فرعون مصر تیرحاکا Tihaka ویرا در نزدیکی التکه Eltekeh شکستی
سخت داد و او مجبور شد سوریه را تخلیه کند و بالنتیجه شورش دیگر در بابل برپا شد
که در سال ۶۸۹ ق . م بویرانی آن شهر منجر گردید .

سناخریب نینوارا مجدداً تعمیر کرد و در آنجا قناتها و معابد و گوشکها ساخت
که مهمترین آنها در کنار دجله خفر Khofr (گوشک جنوبی) بود که هفتاد سرای

(۲۸) Altiran . Wört ' Bartholomae

(۲۹) مراد فر ایزدی یا فر کیانی است که ایرانیان باستان معتقد بودند که همراه پادشاهانست

(۳۰) یشتها ج ۲ ص ۲۲۲-۲۲۷

(۳۱) شاهنامه چاپ بروخیم ج ۲ ص ۲۹۸-۳۱۰

(۳۲) سارگن در سال ۷۴۴ ق . م شهر ساماری پایتخت بنی اسرائیل را گشود و آن قوم را با سیری

به نینوا - پایتخت آشور - برد

داشت - وی در سال ۶۸۱ بدست یکی از پسرانش کشته شد و فرزند دیگرش اسار هادن Assarhaddon پس از قتل برادر قاتل خود، در همان سال بتخت پادشاهی جلوس کرد (۲۳) و هموست که سال بعد یعنی در ۶۸۰ ق. م سلسلهٔ فراغت مصر را منقرض ساخت.

اما سناخریب دوم در تواریخ شناخته نشده و ظاهراً پادشاه فوق را بجای پدر (که در میان پادشاهان آشور سارکن دوم شمرده میشده) دوم یاد کرده‌اند - از آنچه گفته شد برمی‌آید که نام پادشاه آشوری مذکور در نتیجهٔ اختلاط روایات، در ردیف پادشاهان ایرانی وارد شده است.

چنین نامی، نه در ضمن اسامی پادشاهان کلد و آشور دیده
 میشود و نه در میان شاهان دوسلسلهٔ هخامنشی و کیانی - ظاهراً
 این نام مقلوب **جم** ما و آن همان **ییمه** (Yima) اوستا (۲۴) ویمه (Yama) سانسکریت (۲۵) و **جم** پارسی است که در داستانهای ملی ما بنام جمشید (۲۶) از شاهان سلسلهٔ پیشدادی شمرده شده، ولی در حقیقت از بزرگان دورهٔ هند و ایرانی است چه نام او در ادبیات کهن سانسکریت نیز باقی مانده است.

در بابلی **نبوخذ نصر** (بمعنی: نبو (۲۷) تاج را نگهبانی کند)
 از عالیشان القاب بابلیان بوده. این نام در تواریخ اسلامی غالباً بصورت (بخت النصر) دیده میشود. طبری (ج ۱ ص ۲۸۰) نوشته: «بختنصر وکان اسمه بالفارسیة فیما قبل بخترشه» - بیرونی در جدول شماره ۱ یکبار نام (بختنصر اول) را در آغاز می‌برد و گوید: «در محسوطی مبدأ تاریخ ازین پادشاهست.» و بار دیگر بلافاصله نام (نبوخذ ناصر) را ذکر میکند و بنابراین این دو نام را از آن دو کس دانسته ولی در جدول شماره ۲ فقط نام يك پادشاه را (بختنصر) نوشته و افزوده: «و او کیباوس است.»

Meyers Grosses Konversations Lexicon (17 Band) (۲۳)

Altiran. Wört. Bartholomae (۲۴)

Sanskrit - English Dictionary, by Monier - Williams, Oxford (۲۵)

(۲۶) در گاتها نام این شهریار ییمه Yima آمده ولی در بخشهای دیگر اوستا لقب خشته Xshaeta

(که در فارسی شید گردیده) بمعنی نور و فروغ، بدان افزوده شده

(۲۷) از ادبای انواع بابلی

اما در تاریخ کلدی دو بخت النصر (نبوکد نصر) دیده میشود: بخت النصر اول (۶۰۴-۵۶۱) که نام او بهمین وجه در آغاز جدول شماره ۱ ابوریحان مذکورست (۳۸) و بخت النصر دوم جانشین نبوپلसर Napoplassar است که در ۶۰۴ ق.م جلوس و در ۵۶۱ ق.م وفات یافت (دولت جدید کلدی در دوره دوم اعتبار بابل) - همین نام اخیرست که در تواریخ اسلامی (نبوزراند) شده. طبری (ج ۱ ص ۲۸۳ و ۲۸۷) «بخت النصر بن نبوزراندان» نوشته ولی پیدا است که الف و نون علامت نسبت فرزندیست و صحیح آن «بخت النصر بن نبوزراند» یا «بخت النصر نبوزراندان» است. مراد بیرونی همین بخت النصر دوم است که ازو در کتابهای توریة: ملوک، تواریخ ایام، عزرا، نحمیا، استر، ارمیا و خصوصاً در دانیال نامبرده شده و هو بود که شهر صور از بلاد فنیقیه را تسخیر و سپس بیت المقدس، پایتخت یهود را فتح کرد و پادشاه آن قوم را بکشت و بار دیگر برای رفع شورش که در (یهودیه) برخاسته بود بآن کشور شتافت و بیت المقدس را محاصره کرد (۵۸۶ ق.م) و پس از ۱۸ ماه آن شهر را تسخیر و معبد مقدس را ویران ساخت و هفتاد هزار تن یهودی را با سارت بیابان برد.

حداثق معلقه بابل منسوب بدوست که گویند آنها را برای زن خود ساخته بود. در موزه برلن سنکی است که تصویر سر این پادشاه بر آن منقوش است و کلمات زیر بر آن نوشته شده: «نبوکد ناصر شهریار بابل این را در مدت زندگانی خود محض اکرام و احترام مولای خود مردوخ (۳۹) ساخت». مدت پادشاهی او چهل و چهار سال بود (۴۰) طبری (ج ۱ ص ۲۸۲) گوید: «کمان کرده اند این بخت نصری که با بنی اسرائیل جنگیده نامش «بخت رشه» و مردی از عجم از اولاد جودرز (گودرز پیشدادی) است که در خدمت لهراسب پادشاه بود!»

بنابر آنچه گفته شد پیدا است که اولاً بخت نصر پس از نابوپلसर بشاهی رسیده نه پس از ماجم و ثانیاً وی از پادشاهان کلدی و معاصر هووخشتر (۶۳۳-۵۸۵ ق.م)

(۳۸) رک: آثار الباقیه چاپ زخاو ص ۸۸ - قسمت اول این جدول درین رساله نقل نشده.

(۳۹) رب النوع بزرگ بابلیان

(۴۰) رک: فرهنگ سابق الذکر مایرونیز Geschichte der Orientalische Völker

(در فهرست پایان کتاب) و نیز قاموس کتاب مقدس im Altertum, Von Justi, Berlin

تالیف ها کس بیروت ۱۹۲۸

وایشتوویگو یا استیاکس (۵۸۴-۵۵۰ ق. م) از پادشاهان ماد بوده است و بهیچوجه
شهریار ایران محسوب نمیشود.

در اوستا کواوسن Kava Usan که جزء اول آن همان لقب
کیکائوس (کی) است و جزء دوم درست معلوم نیست، بازتولمه حدس
میزند شاید از ریشه Usa باشد بمعنی «دارای منبع فراوان» (۴۱) - وی در روایات
ایرانی پسر ائی پی ونکھو Aipivanghu و نوۀ کیقباد دانسته شده - در بهرام یشت بند
۳۹ و در زامیاد یشت بند ۷۱ از او نام برده اند - از بندهای مزبور و نیز بندهای ۴۵ و ۴۶
آبان یشت فقط چنین برمیآید که وی از شهریاران توانای کیانی و دارنده فر ایزدی
و بویژه مردی نیرومند بوده، پس از قربانی کردن صد اسب و هزار گاو و ده هزار
گوسفند از برای ناهید (فرشته آب)، از او درخواست کرد که ویرا تواناترین شهریار
روی زمین گرداند و او را بر دیوان و پیروان کیش باطل پیروزمند سازد، ناهید او را
کامروا ساخت.

در کتابهای دینی پهلوی مانند بندهشن و دینکرت و نیز در تاریخ طبری از
آسمان پیمائی کیکائوس یاد شده و فردوسی هم در شاهنامه محل فرود آمدن او را از
آسمان، شهر آمل مازندران دانسته است (۴۲).

اما کائوس نیز از شهریاران بسیار کهن داستانی است چه نام او در ادبیات
سانسکریت بعنوان اوشنه Ushana ذکر شده (۴۳) و بنابراین کیکائوس [بالتب کی]
از پادشاهان دوره هند و ایرانی است و نه تنها ربطی بپادشاه بابلی (بختنصر) ندارد،
بلکه با شاهان تاریخی ایران از دو سلسله مادی و هخامنشی نیز قابل تطبیق نیست.

پادشاهی که دارای چنین اسم (یا نامی نزدیک بدان) باشد در
برخالاتغر (!) میان پادشاهان ایران و کشورهای مجاور آن شناخته نشده و
پیداست که تحریف بسیار در آن راه یافته و شاید محرف (بلطناصر) و تکرار آن
باشد (۴۴).

(۴۱) Altiran . Wört, Bartholomae

(۴۲) یشت ها ج ۱ ص ۲۱۴-۲۱۶

(۴۳) رکه: فرهنگ سانسکریت بانگلیسی تألیف مونیه ویلیامز

(۴۴) استاد زاخاو نیز در مقابل این کلمه علامت تعجب گذاشته

۷ پس از (بخت النصر) دوم پسر نالایقش بنام اوایل مردوخ
اولادین بختنصر Evil - Merodach در سال ۶۵۱ ق. م پیادشاهی رسید (۴۵). این
 نام در اصل اوایل - ماردوک Evil - Marduk یعنی (بنده مردوک) (۴۶) بوده است. در
 سال دوم پادشاهی او بعلت ستم بسیار وضعف حکومتش، وی بنست داماد خود موسوم
 به نریگلنسر Neriglissar کشته شد.

در کتاب دوم پادشاهان (توریه) باب ۲۵ آیه‌های ۲۷ تا ۳۰ در باره وی چنین
 آمده: «در روز بیست و هفتم ماه دوازدهم از سال سی و هفتم (۴۷) اسیری یهو یا کین (۴۸)
 پادشاه یهود، و براسر افراز کرده با او سخنان دل‌آویز گفت و کرسی او را برتر از
 کرسیهای دیگر پادشاهان که با او در بابل بودند گذاشت و جامه زندانی از تن او بیرون
 کرد. وی در همه روزهای عمرش همیشه در حضور او نان میخورد و برای معاش وی
 وظیفه دائمی یعنی قسمت هر روز در همه ایام زندگیش از جانب پادشاه باو داده
 میشد. « (۴۹)

بنابرین صحیح کلمه (اولادین بختنصر) که نسخه بدل آن (اولاق بن بختنصر) (۵۰)
 است او لمردخ [یا او لمردق معرب آن] بن بختنصر میباشد که به تحریف ناسخان
 و مورخان بصورت فوق در آمده - طبری در تاریخ خود (جزء ۱ ص ۲۸۳) بجا گفته
 است: «جای او [بخت النصر دوم] را پسرش بنام اولمردوخ گرفت و پس از ویز
 فرزندش بلتشنصر بن اولمردوخ پیادشاهی رسید. « - این پادشاه نیز از شهریاران دولت
 جدید کلدیه محسوب میشود و از شاهان ایران نیست.

۸ **بلطشاصر** (جدول شماره ۱) - **بلطشاصر بن اولاد** «اولاق»
بلطشاصر (جدول شماره ۲) - **بلطشاصر** پسر نبوید Nabunid آخرین

پادشاه بابلست.

(۴۵) رکع: فرهنگ سابق الذکر مایر (Nabukadnezar)

(۴۶) رب النوع بزرگ بابلیان

(۴۷) در فرهنگ مایر (سال سی و پنجم ذکر شده)

(۴۸) در فرهنگ مایر Johachin و در ترجمه انگلیسی کتاب دانیال Jeholachin

(۴۹) فرهنگ مایر جلد ششم (اوایل مردوخ)

(۵۰) که نزدیکتر باصلست

نابونید از ۵۵۵ تا ۵۳۸ ق. م پادشاهی کرده (۵۱)، در زمان او بر طبق اسناد بابلی، زمام امور کشور در دست پسرش بلطشاصر بود. از مفاد این اسناد، با آنکه نارساست، چنین بر می آید که بواسطه ضعف نبونید، پسر او را حکمران واقعی کرده بودند بویژه هنگام جنگ با ایرانیان (۵۲) و او نیز بدست کئوبروو (۵۳) سردار کوروش بزرگ مؤسس دولت هخامنشی کشته شد (۵۴).

شرحی در باب این شاهزاده در توریة (کتاب دانیال باب پنجم) مذکورست که خلاصه آن ازینقرارست:

« بلشصر (۵۵) پادشاه ضیافت بزرگی برای هزارتن از امیران خود برپا کرد باده نوشید و در مستی فرمود که ظروف سیمین و زرین را که نیایش نبوکد نصر از هیکل اورشلیم بیابل آورده بود، پیش آوردند تا خود و خویشانش از آنها بنوشند. چنین کردند و می گسارند و خدایان سیمین و زرین و برنجی و آهنی و چوبی و سنگی را تسبیح گفتند. در همان ساعت انگشتهای دست انسانی بیرون آمد و در برابر شمعدان بر کج دیوار کوشک پادشاه چیزی نوشت، پادشاه کف دست را که مینوشت دید، خشمناک و مضطرب شد و با آواز بلند ندا کرد که جادوگران و منجمان را احضار کنند، پس آنان را مخاطب ساخته گفت هر که این نوشته را بخواند و شرح کند بجامه ارغوانی ملبس خواهد شد، طوق زرین برگردش نهم و او را در کشور سومین فرماندار کنم (۵۶) هیچیک نتوانست بخواند. بلشصر بسیار مضطرب شد و از حال خویش بگردید، پس ملکه در آمد و گفت ای پادشاه جاوید باش و مضطرب مشو. شخصی در کشور تو زیست میکند که روان خدایان قدوس دارد و در روزگار پدرت (۵۷) روشنائی و فطنت و حکمت مانند حکمت خدایان درو پیدا شد و پدرت (۵۷) نبوکد نصر پادشاه

(۵۱) (فهرست آخر کتاب) Ges der Orient Völk, Justi

(۵۲) Geschichte der Meder und Perser و von Justin V. Präsek. 1. Band. Ootha 1906. s. 227

(۵۳) یونانی Gobrias

(۵۴) ایران باستان ج ۱ ص ۳۸۴-۳۸۵ و ۳۹۷

(۵۵) نام وی در توریة چنین آمده

(۵۶) ظاهراً بمناسبت اینکه فرمانروای نخستین نبونید پادشاه و فرمانروای دوم خود بلشصر بود

(۵۷) مراد جدا و بغت النصر است

اورا رئیس مجوسان (۵۸) و جادوگران و منجمان ساخت و چون روح فاضل و معرفت و فطانت و تعبیر خواب و حل معماها و کشودن عقده‌ها درین دانیال، که پادشاه اورا به (بلشصر) نامزد کرد، پدید آمد، پس اورا باید طلبید - دانیال را بحضور آوردند شاه اورا خطاب کرد و از ماجری آگاه ساخت و وعده ثروت و تجمل داد و گفت: «ترا در کشور سومین فرماندار خواهم کرد.» دانیال گفت: «عطایای تو از آن تو باشد و انعام خود را بدیگری ده، اما نوشته را برای پادشاه خواهم خواند - ای پادشاه خدایتعالی بیدرت (۵۷) نبوکد نصر سلطنت و عظمت و جلال و حشمت عطا فرمود و بسبب عظمتیکه باو داده بود همه اقوام و امم ازو می ترسیدند، هر کرا میخواست میکشت و هر که را میخواست زنده نگاه میداشت، هر کرا میخواست بلند میکرد و هر کرا میخواست پست میساخت اما چون دلش مغرور و روانش سخت گشته بود تکبر ورزید، پس از کرسی شاهی بزیر افکنده شد و حشمت اورا باز گرفتند و ازمیای بنی آدم رانده شد، و تو ای پسرش بلشصر، اگر چه این همه را دانستی ولی دل خود را فروتن ساختی، بلکه برعلیه خداوند آسمانها اقدام کردی و ظروف خانه اورا بحضورت آوردند و تو و امیران و زنهای از آنها باده نوشیدید و خدایان سیم و زر را تسبیح گفتید، اما آن خدائی را که روانت در دست او و تمامی راههای ازوست، ستایش نکردی. پس این کف دست از جانب او فرستاده شد و این جمله را نوشته: منا ثنا ثقیل فرسین و تفسیر کلام این است: منا = خدا پادشاهی ترا شمرده پیاپی رسانیده است. ثقیل = در میزان سنجیده شده و ناقص در آمده است. فرس = پادشاهی تو تقسیم گشته و بمادی‌ها و پارسیان بخشیده شده است.»

پس بلشصر بفرمود تا دانیال را بجامه ارغوانی مجلس ساختند و طوق زرین برگردنش نهادند و در باره اش ندا کردند که در کشور سومین فرماندار خواهد بود. در همان شب بلشصر پادشاه کلدانیان کشته شد. (۵۹)

در اینجا یاد آور میشویم که بین دو کلمه متشابه که در کتاب دانیال آمده،

(۵۸) مراد از مجوسان و مغان Mages کهنه و جادوگران بابلی است نه روحانیان زرتشتی

(۵۹) کتاب دانیال، باب پنجم (باختصار)

تخلیط شده : نخست بلطشصر Beltsazar که لقبی است که بابلیان بدانیاال دادند (۶۰) و لغة بمعنی (امیر بل) (۶۱) است - دیگر بلشصر Belsazer که بعنوان نام پادشاه (در حقیقت ولیعهد نبوتید) در کتاب مزبور یاد شده (۶۲). باید دانست که کتابدانیال بآرامی تألیف شده و ایندو نام اسماء آرامی لغات بابلی هستند و نام اصلی بلشصر ولیعهد بابل در زبان بابلی بیلشارو شور Bilsharusur بوده است .

از آنچه گفته شد نیک پیداست که اولاً در متن آثار الباقیه لقب بابلی دانیال (بلطشصر) با نام شاهزاده بابل (بلشصر) خلط شده ثانیاً بلشصر فرزند نبوتید آخرین پادشاه بابل بوده نه پسر اولاد (اولاق = اولمردق) وطبری نیز نام پسر و پدر را همچنین در جزء اول از تاریخ خود (ص ۲۸۳) از (بلتشر بن اولمردوخ) یاد میکند .

داریوس المادای الاول (جدول شماره ۱) - دارا الماهی

داریوش الاول و او داریوس است (جدول شماره ۲) - داریوش

اصلاً کلمه ایست از زبان پارسی باستان ، که در حالت فاعلی Nominatif داریوشوش Dāryavaush میشود مرکب از Dārayah و Vahav که نخست بمعنی دارا و دوم بمعنی نیکی است (۶۳) - این کلمه در پهلوی داریو ، داروای و داراب خوانده شده و در ادبیات اسلامی داراب یا دارا گردیده (۶۴) و چون در سلسله هخامنشی سه تن بدین نام موسومند نخستین را داریوش اول یا دارای اول یاد میکنند و هموست که بلقب (بزرگ) نیز خوانده میشود (۶۵) .

اما (ماهی) منسوبست بماء Māh و این لغت پهلوی (ماد) است که نام ناحیه شمال و شمال غربی ایران باستان و نام طایفه بزرگی از ایرانیان و نام نخستین دودمان تاریخی ایرانست ، ولی نسبت مادیک Mādik (مادی) نیز در رساله پهلوی (کارنامک ارتخشیر

(۶۰) انجیل لوتر (آلمانی) کتاب دانیال ص ۷۰۰

(۶۱) بل رب النوع بابلی است

(۶۲) انجیل لوتر ص ۷۰۵

(۶۳) Altiran . Wört , Bartholomae

(۶۴) مسعودی در مروج الذهب و حرة الصفهانی در تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء و تمالیی در فرائخ ملوك الفرس

(۶۵) شرح او دوزیل شماره (۱۰) بیاید



تغث جشبد - داربوش بزدك

پاپکان)، بهمان ترکیب قدیمی هخامنشی خود استعمال شده (۶۶) در ادبیات اسلامی (پارسی و تازی) «ماه» و منسوب بدان «ماهی» مردو بکار رفته، اما این واژه در کتابهای مورخان و جغرافی شناسان ایرانی و عرب قرون وسطی و سعت مفهوم پیشین خود را از دست داده و برخی از نواحی غربی ایران اطلاق میشده مانند: ماه نهاوند، ماه دینار، ماه شهریاران، ماه بصره و ماه کوفه (۶۷) - در منظومه ویس و رامین پرداخته فخرالدین گرجانی بارها کلمات ماه، بوم ماه و ماه آباد و زمین ماه (۶۸) که مراد از آنها همه يك کشورست دیده میشود (۶۹).

ابوریحان خود در رساله الجواهر فی معرفة الجواهر (چاپ مطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد دکن سنه ۱۳۵۵ ص ۲۰۵) چنین نوشته: «ماه عبارة عن ارض الجبل فان الماهین ماه البصرة وهو الدینور و ماه الکوفة نهاوند و ربما جمع الیهما ماه سبزان، قسمی الجملة ماهات و ربما سمي نهاوند بماء دینار، وهو در آثار الباقیه (چاپ زاخاو ص ۱۱۲) نگاشته: الاشکانیه و هم الذین ملکوا العراق و بلاد ماه و هی الجبال» (۷۰).

اما سبب آنکه داریوش را (مادی) خوانده آنست که طوایف باختری ایران بویژه یونانیان آسیای صغیر یعنی ساکنان نواحی خلیج ازمیر کنونی که کشور آنان نیز در جزو قلمرو شاهنشاهی ایران گردیده بود، از طوایف ایران نخست نام ماد را شنیده یونانیان رسانیدند و لغت (ماد) مانند کلمه (پارس) در اعصار بعد، در میان اقوام غربی بتمام ایران اطلاق میشده، چنانکه جنگهایی که در زمان داریوش و خشایارشا (از سلسله هخامنشی) با یونانیان صورت گرفته، در تاریخ بنام جنگهای مادی (۷۱) یاد

(۶۶) Karnāmē Artakhshiri Pāpakān by D. D. Peshotan Sanjana . Bombay 1896. p. 22

(۶۷) معجم البلدان یاقوت حموی (ماه، ماه دینار، نهاوند) و نیز ۱۷-۲۰ Erānsahr, von Marquart .

(۶۸) از آن جمله است:

بزرگ و نامور از کشور ماه
سوی مروش کسی کن با دل شاد

شهر بود شهر را یکی شاه
مبدار او را بیوم ماه آباد

(۶۹) رک: یشت ها ج ۱ ص ۲۱۶-۲۱۸

(۷۰) بنابر این تصحیح «ماهی اول» به «مادی اول» (ترجمه آثار الباقیه ص ۱۴۳) لزوم ندارد.

(۷۱) Les Gerres Médiques

شده بعدها این اصطلاح از یونانیان برومیان و دیگر اقوام مغرب رسیده است . از سوی دیگر چون (داریوش اول) در هر دوجدول پیش از (کورش) سر دودمان هخامنشی قرار گرفته و کوروش پس از ایشتوویگو که یونانیان او را آستیاگس خوانده اند (۷۲) بشاهی رسیده ، بنابراین درین دوجدول (داریوش اول) هخامنشی باشتباه جایگزین ایشتوویگو مادی یا سلسله او شده است .

نباید تصور کرد که پیش از داریوش بزرگ ، در دودمان هخامنشی که در عصر پادشاهی مادی ها در پارس و اتران حکومت میکردند کسی بنام داریوش وجود داشته و مراد ابوریحان (یا راویان قبلی) او بوده باشد ، چه در نامهای افراد این خاندان از هخامنش تا چیش پیش [که پس از دودمانش بدوشاخه تقسیم شده : شاخه اصلی که کوروش بزرگ و کبوجیه از آن میباشند و شاخه فرعی که داریوش و جانشینانش بدان وابسته اند (۷۳)] هیچوجه نام داریوش دیگری پیش از داریوش بزرگ (داریوش اول) دیده نمیشود ، اما بعکس پیش از کوروش بزرگ (کورش سوم) دو کوروش دیگر هم وجود داشته (۷۴) .

باید دانست که منشاء این اشتباه روایات یهود و بخصوص توریة است ، چه در کتاب (دانیال) پس از ذکر داستان عیاشی بلشصر و پیش بینی دانیال (باب پنجم) ، باب ششم آن کتاب چنین آغاز میشود :

« و داریوش مادی در حالیکه شصت و دوساله بود سلطنت یافت و داریوش مصلحت دانست که صدویست والی بر مملکت نصب کند تا بر تمامی مملکت [حکمران] باشند . و بر آنان سه وزیر که یکی ازیشان دانیال بود تا آن والیان بایشان حساب دهند و هیچ ضرری بیادشاه نرسد - پس این دانیال بر سائر وزراء و والیان تفوق جست ... » و در پایان همین باب آمده : « پس این دانیال در سلطنت داریوش و در سلطنت کورش فارسی فیروز می بود . »

با آنکه کوروش بارها در توریة (۷۵) بزرگی یاد شده و نجات دهنده یهود

(۷۲) ایران باستان ج ۱ ص ۲۱۴

(۷۳) رک ص ۲۸ از همین رساله

(۷۴) ایران باستان ج ۱ ص ۲۴۱

(۷۵) اشعیا ۴۴ : ۲۸ و ۴۵ : ۱ - ۷ ، دوم تواریخ ۳۶ : ۲۲ ، عزرا ۱ : ۱ و ۴ ، دانیال ۶ : ۲۸



پاسارگاد (مشهد مرغاب) - آرامگاه کوروش! بردکے

محسوب گردیده، مع هذا چنانکه از مندرجات توریة برمیآید، داریوش را اولاً مادی خوانده و ثانیاً اورا مقدم بر کوروش شمرده اند. مؤلف (قاموس کتاب مقدس) نظر بهمین روایات نوشته (ص ۷۴۳):

«وی [کوروش] پور کمبسیس و برادرزاده داریوش مدی سیاکسرس (۷۶) بود. و چون ابوریحان چنانکه خود در آثار الباقیه (۷۷) گفته جدول اول خود را از «کتب سیر و اخبار منقول از کتب اهل مغرب» یعنی از منابع سامی نقل کرده، ازین رو همان قول را نگاشته است.

کوروش بانی بیت المقدس (جدول شماره ۱) - کورش و او
کوروش کیخسروست (جدول شماره ۲) - کورو Kuru یا کوروش Kurush

در صیغه مضاف^۱ الیه کورائوش Kurāush لغتی است از پارسی باستان - وجه اشتقاق آن درست معلوم نیست ولی بقول بارتولمه این آنیان مفهوم آنرا بغورشید ربط میدادند (۷۸).

کوروش (۵۵۹ - ۵۲۹ ق. م) سردودمان هخامنشی است که بر آخرین پادشاه ماد خروج کرد و پادشاهی را از طایفه ماد بطایفه پارس منتقل ساخت و اوست که ارمنستان را مطیع کرد و با کلدانیان جنگید؛ بابل، سارد و لیدیاریا تسخیر و پادشاه کشور اخیر کرزوس را اسیر و فریکیاراهم ضمیمه ایران کرد.

کوروش، چنانکه از توریة برمیآید عطوفت خاصی بیهودیان مبذول میداشت وی بابل را در سال ۵۳۸ ق. م. گشود و از آن پس یهود را - که تا آنگاه هفتاد سال باسارت در بابل بسر برده بودند - اجازه رجعت به بیت المقدس داد و فرمانی بدین مضمون صادر کرد: «کوروش، پادشاه پارس میفرماید: یهوه، خدای آسمانها، همه کشورهای زمین را بمن داده و مرا فرموده است که خانه ای برای او در اورشلیم، که در یهود است بنا کنم. پس کیست از شما، از تمام قوم او، که خدایش با وی باشد، او با اورشلیم که در یهود است برود و خانه یهوه که خدای بنی اسرائیل و خدای حقیقی است در

(۷۶) این نام با آخرین فرمانروای ماد اطلاق گردیده

(۷۷) چاپ زاخاوس ۱۱۰

(۷۸) Altiran. Wört. Bartholomae



ياسار گاد (مشهد مرغاب) - فروهر کوروش

اورشلیم بنا کنند و هر که باقی مانده باشد، در هر مکان از مکانهایی که در آنها غریب میباشد، اهل آن مکان او را بنقره و طلا، اموال و چارپایان، علاوه بر هدایای تبریعی برای خانه خدا که در اورشلیم است، اعانت کنند. « پس از فرمان فوق، فرمانی دیگر بدین مضمون از طرف شاهنشاه مذکور صادر شد: « معبدی را که بخت النصر خراب کرده تعمیر کنند و وجهی که لازمست از خزانه دولت ایران داده شود. ظروف طلا و نقره را که بخت النصر از بیت المقدس بیابل آورده است بملت یهود بر گردانند. » (۷۹) تصویر فروهر این شهر بار در مشهد مرغاب منقوش است.

اینکه در جدول ابوریحان کورش (بانی بیت المقدس) محسوب گردیده بجهات فوقت ولی نا گفته نماند که فرمان این شاهنشاه در زمان حیات او اجراء نگردید بلکه فقط در زمان اردشیر دوم و داریوش دوم بمرحله عمل درآمد (۸۰) اما ابوریحان خود در آثار الباقیه (ص ۲۰) پس از ذکر خرابی بیت المقدس بدست بختنصر گوید: « و قد بناء کورش عامل بهمین علی بابل و اعاد عمارة الشام. » و بنابراین قول کوروش حاکی از جانب بهمین پادشاه کیانی دانسته شده، ولی مسعودی در التنبیه والاشراف (ص ۱۷۱) نوشته: « و کان مقامهم [ای مقام بنی اسرائیل] ببابل سبعین سنة، الی ان ردّهم بهمین بن اسفندیار بن کیبشتایست بن کیلهراسب الی اورشلیم، و امر بعمارتها والاسرائلیون و کثیر من الناس یسمونه کورش. » و طبری (جزء ۱ ص ۲۸۴) تصریح کرده: « و تقدم فی بناء بیت المقدس فبنی وعمر فی ایام کیرش بن اخشورش (۱) و کان ملک کیرش مما دخل فی ملک بهمین و خمانی اثنتین و عشرين سنة. »

بنابرین برخی از مورخان کوروش هخامنشی را با بهمین پادشاه کیانی یکی دانسته و برخی دیگر او را فرمانداری از جانب بهمین پنداشته اند.

جزء اول این نام همان لقب کی (کوی اوستا) است، اما جزء ۱۱
کیخسرو دوم خسرو و دراوستا هئوسروه Haosravah آمده بمعنی یکنام یا کسیکه بخوبی نامبردارست (۸۱) - بارها دراوستا (۸۲) از گاه با عنوان کی و گاه

(۷۹) کتاب عزرا، باب اول (۸۰) ایران باستان ج ۱ ص ۴۰۱-۴۰۲

(۸۱) Altiran. Wört, Bartholomae

(۸۲) آبان یشت بندهای ۴۹ و ۵۰، گوش یشت بندهای ۱۷-۱۸ و ۲۱-۲۲، فروردین یشت بند ۱۳۳ و غیره

بدون آن یاد شده - در اوستا اورا بدو صفت خوانده‌اند: نخست ارشن Arshan بمعنی دلیر و پهلوان، دیگر هن کر مه Han - kerema بمعنی استوار سازنده یا متحد کننده (بدین مناسبت که وی است حکام و اتحادی بکشور بخشید). ازین نوشته هابرمیا ید که کیخسرو شهریاری بزرگ و نیرومند بوده، افراسیاب تورانی را برانداخت و نیز از بند ۷ آفرین زرتشت مستفاد میشود که وی از جاویدانانست - در سنت و کتب پهلوی مانند دینکرت فصل ۱۵ بند ۱۱ و مینو خرد فصل ۲۷ بندهای ۵۹-۶۳ نیز همین صفت برای او آمده - در شاهنامه فردوسی نیز در پایان داستان کیخسرو دیده میشود که وی پس از شصت سال پادشاهی دل از دنیا برکنده ستایش خدا پیشه کرد و ازو درخواست که ویرا بسوی خویش خواند. آرزویش برآورده شد و کیخسرو از نظرها ناپدید گشت (۸۳).

کیخسرو در میان ایرانیان، مانند داود و سلیمان در ادیان سامی و اجدد و جنبه شاهی و پیامبری محسوب گردیده، حزه اصفهانی در سنی ملوک الارض والانبیاء (۸۴) نوشته: «ایرانیان کیخسرو را پیغمبری دانسته‌اند.»

اما بررسی محققان در ادبیات سانسکریت ثابت کرده که کیخسرو از پادشاهان خاصه ایران نبوده بلکه متعلق بعهد پیش قدامت - یعنی دوره هند و ایرانی - چه همین نام بصورت سنوشروس Saushravas در ادبیات سانسکریت دیده میشود (۸۵) و بنابراین تطبیق کورش هخامنشی (متوفی بسال ۵۲۹ ق. م) با کیخسرو شهریار داستانی که پیش از مهاجرت آریائی‌ان بفلات ایران میز بسته بکلی عاری از حقیقت است (۸۶)

۱۲ قورس و اولهراسب است (جدول شماره ۲) - این نام که قورس
در جدول شماره ۱ برابر ندارد معرب (کورس) و مراد ازو کوروش بزرگ است که با اشتباه در مآخذ ابوریحان تکرار شده است.

۱۳ در اوستا ائوروت اسپه Aurvat - Aspa بمعنی تند اسب آمده. لهراسب
در کتاب مزبور برای این شهریار شخصیتی چندان قائل نشده‌اند

(۸۳) شاهنامه بروخیم ج ۵ ص ۱۴۳۶-۱۴۳۹

(۸۴) چاپ برلن ص ۲۷

(۸۵) حماسه ملی ایران بقلم نولدکه ترجمه آقای علوی. مجله شرق شماره ۲ ص ۱۱۶

(۸۶) رك، پشته‌ها ج ۱ ص ۲۳۷-۲۶۴

چنانکه در بند ۱۳۲ فروردین یشت که همه شاهان و شهزادگان کیانی یاد شده‌اند از نامی در میان نیست، فقط در يك جای اوستا بمناسبت پسرش گشتاسب، آنهم بدون عنوان (کی) ازو ذکر شده و آن بند ۱۰۵ آبان یشت است. زرتشت گوید: «... من کی گشتاست دلیر پسر لهراسب را همراه بر آن دارم که بر حسب دین بیندیشد...» بندهشن در فصل ۳۱ بند ۲۹ نوشته: «از لهراسب، گشتاسب و ژریر و برادران دیگر بوجود آمدند.» - در فصل ۳۴ همان کتاب بند ۷، مدت پادشاهی او ۱۲۰ سال ذکر شده، در مینوخرد فصل ۲۷ بندهای ۶۴-۶۷ آمده: «و از کی لهراسب سود این بود که خدائی خوب کرد و اندر یزدان سپاسدار بود و دین پذیرفتار، کی گشتاسب از ن او پدید آمد.» بقول شاهنامه فردوسی، لهراسب پس از کیخسرو بر تخت نشست و او از خانواده کیانی از پشت پشین پور کیقباد و پدر گشتاسب است. (۸۷)

اما تطبیق او نیز با قورس (کوروش) صحیح نیست چه لهراسب بر طبق اوستا و شاهنامه پدر گشتاسب است و گشتاسب (ویشناسپه) شهریار حامی زرتشت نیز - برخلاف تصور برخی از خاورشناسان - ربطی بویشتاسب پدر داریوش ندارد و بسیار قدیمتر ازوست (۸۸).

قومبوس (جدول شماره ۱) - قمبروس (جدول شماره ۲)

نام او در سنگنبشته بغستان کبوجیه Kabujia آمده و بنا بر حدس قومبوس و قمبروس بار توله مرکب از Kanbû + *giyā بمعنی «بی‌زه - بدون وتر» است (۸۹). این اسم همانست که طبری در ضمن ذکر اجداد گشتاسب، نام یکی از آنان را (کیوجیه) نوشته و پیداست که درست آن (کبوجیه) میباشد. مسعودی در مروج الذهب (چاپ قاهره ج ۱ ص ۹۸) نام (قنوج) را ضبط کرده و بیشک اصل آن (قبوج) است که معرب (کبوج) و (کبوجیه) باشد (۹۰) و این اشتباه نیز ظاهراً بمناسبت شباهت کتبی آن با نام (قنوج) شهر معروف هندوستان ایجاد شده است. همین نام در نوشته‌های یونانی کامبوزس Cambyes آمده

(۸۷) رک: یشتها ج ۲ ص ۲۶۴ - ۲۶۷

(۸۸) رک: یسنا تألیف آقای پورداد ج ۱ ص ۷۵ - ۱۱۰

(۸۹) Altiran. Wört, Bartholomae

(۹۰) ایران باستان ج ۱ ص ۴۷۸ - ۴۷۹



نقش رستم - آرامگاه داریوش بزرگ

ولی در توریه ازو یادى نشده .

این پادشاه پسر کوروش بزرگ و در حقیقت کبوجیه سوم از دودمان هخامنش است (۹۱) که در سال ۵۲۹ ق. م جلوس کرد ، برادر خود (بردیا) را کشت و بمصر حمله برد . در غیبت او **گئومات** (گوماتا) مغ بعنوان دروغی بردیا خروج کرد و چون شاهنشاه مزبور این خبر شنید ، بقول داریوش در بغستان (بند ۱۱) خود را کشت (۵۲۲ ق. م) .

۱۵ داریوس (جدول شماره ۱) - داراالثانی (جدول شماره ۲)
داریوس مراد همان داریوش اول ملقب به (بزرگ) است که باشتباه (داراالثانی) در جدول شماره ۲ یاد شده ، زیرا پس از کبوجیه و ایام فترت ، داریوش بزرگ در ۵۲۱ ق. م پیادشاهی رسید . طبری (جزء ثانی ص ۶) **دارای اکبر** را پسر بهمن بن اسفندیار ، و **دارای اصغر** آخرین پادشاه کیانی را که مغلوب اسکندر شد ، پسر او خوانده و بنابرین مانند ابوریحان داریوش دوم را با داریوش کبیر خلط کرده است (چنانکه بیاید) - داریوش پس از هفت ماه فترتی که توسط گئومات در ایران تولید شده بود ، زمام حکومت را در دست گرفت و اوست که سکائیا (اروپا) و تراکیا و مقدونیه و جزائر بحرالجزائر و بخشی از هند را تسخیر کرد و با یونانیان جنگید و در امور کشوری اصلاحات بسیار (از جمله رواج سکه ، ایجاد راهها ، تأسیس چاپارخانه ها ، تنظیم مالیات و غیره) کرد . سنگنبشته های بسیار ازو باقی مانده که مهمتر از همه بغستان (بیستون) است که بر روی صخره بیستون و در نزدیکی کرمانشاه منقوش است .

داریوش در سال ۴۸۵ ق. م وفات یافت .

۱۶ اخشیرش (جدول شماره ۱) - اخشیرش بن دارا و او
اخشیرش خسرو اولست (جدول شماره ۲) - نام این پادشاه در سنگنبشته های خود او و جانشینانش **خشیرشا Xshiarshâ** است که در توریه (کتابهای عزرا و استرو دایال) **اخشورش Axshverosh** آمده و همین ترکیب است که با تحریف مختصر بابوریحان رسیده .

خشیرشا پسر داریوش اول از آنس سا Atossa دختر کورش بزرگ بود که در سن ۳۵ سالگی در سال ۴۸۶ ق. م. به تخت نشست. مهمترین وقایع زمان پادشاهی او ادامه جنگ با یونانست: خشیرشا از داردانیل گذشته، شهرهای شمال یونان و آتن را فتح کرد ولی بالمال ایرانیان شکست یافتند.

اما سبب اینکه او را با (خسرو) اول تطبیق کرده اند، جز شباهت لفظی با نام خشیرشا و تحریفات آن و بالنتیجه فقه اللغة عامیانه، چیزی دیگر نیست، چه خشیرشا لفظ مرکبست از دو جزء: نخست خشیه Xshaya از ریشه (شاه) و بهمان معنی، دوم ارشن Arshan از ریشه ('گشن') و بمعنی آن (دلیر) (۹۲). پس کلمه مرکب مزبور بمعنی (شاه دلیر) است اما خسرو، چنانکه در عنوان کیخسرو گفته شد در اوستا Haosravah و در سانسکریت Saushravas آمده بمعنی ایکنام و مشهور، و در سلسله هخامنشی کسی بدین نام خوانده نشده، اما در سلسله داستانی کیایی کیخسرو (= کی + خسرو) و در دودمان ساسانی، انوشیروان (خسرو اول) و پرویز (خسرو دوم) خوانده شده اند و همه شاهنشاهان خاندان اخیرا (خسروان) و عبری اکسره (جمع کسری معرب خسرو) گفته اند.

از خشیرشا در تخت جمشید و الوند و وان سنگنبشته هائی بجا مانده است.

۱۷ اردخششت اول (جدول شماره ۱) - اردشیر بن اخشویرش
اردخششت اول و او ملقب به مقروش یعنی طویل الیدین است (جدول شماره ۲) - نام اصلی این پادشاه در پارسی باستان ارته خشثره Artaxshathra لفظ بمعنی شهر یاری مقدس است که در توریة ارتخششتا Artaxshathta و پیارسی اردشیر شده. اردشیر اول پسر خشیارشا، پنجمین شاهنشاه هخامنشی است که در سال ۴۶۴ ق. م. پیادشاهی رسید. پلوتارخس مورخ یونانی او را بلقب ما کروخیر Makrocheir یاد نموده (۹۳) - رومیان این لقب را به Longimanus ترجمه کرده اند. ما کروخیر همانست که ابوریحان بصورت (مقروش) نقل کرده، در اصل این کلمه که برابر با واژه اوستائی Dareghô - Bazu (= دراز و بازو) است بمعنی مجازی زبردستی و تسلط و اقتدار

(۹۲) Altiran. Wört, Bartolomae

(۹۳) پلوتارک (اردشیر - بند اول)

بوده، بعدها مورخان یونانی آنرا بمعنی تحت لفظ دانستند و مورخان عرب و ایرانی نیز پیروی از آنان، آنرا بمعنی (طویل الیدین) و (دراز دست) و (دراز انگل = دراز انگشت) گرفته‌اند (۹۴). در داستانهای ایرانی اورا با بهمن یوراسفندیار تطبیق کرده‌اند چنانکه در مجمل التواریخ والقصص (ص ۱۱۱) آمده: «کی بهمن یوراسفندیار بود.... و نام او اردشیر بود، که اردشیر دراز انگل (= انگشت) خواندندی اورا و بهمن معروفست، و اورا دراز دست نیز گویند سبب آنکه بر پای ایستاده و دست فرو گذاشتی از زانو بند گذشتی، و اندرین معنی فردوسی از شاهنامه گفته است:

چو بر پای بودی سر انگشت او ز زانو فرو تر بدی مشت او»

در زمان این پادشاه تمیستوکلس یونانی بایران پناهنده شد و مصر بشورید و مجدداً سپاهیان ایرانی آنرا تسخیر کردند و نیز آتنیان با ایرانیان بجنک پرداختند و در ۴۴۹ ق. م صلح سیمون بین طرفین صورت گرفت - بر طبق مندرجات کتاب عزرا باب چهارم در روزگار این پادشاه «بسلام و میتردات و طبئیل و دیگر دوستان ایشان به ارتخششتا پادشاه فارس نوشتند و مکتوب بخط آرامی نوشته شد و معنی اش در زبان آرامی: رحوم فرمانفرما و شمشائی کتاب رساله بضد اورشلیم بارتخششتا پادشاه بدین مضمون نوشتند....» و ارتخششتا نیز بدانان پاسخ داد - از مندرجات کتاب مزبور پیداست که فرمان کوروش بزرگ مبنی بر ساختن معبد اورشلیم تا زمان اردشیر بتأخیر افتاده بود - در زمان اوهم اشخاصی که از بابل به بیت المقدس رفته بودند، خواسته بودند ساختن معبد را دنبال کنند ولی معاندان باردشیر نامه نوشتند و ذهن اورا مشوب ساختند و بالتسبیح ساختمان معبد در زمان اردشیر دوم هم انجام یافت.

اردشیر در سال ۴۲۴ ق. م در گذشت. بنابر آنچه گفته شد تطبیق این شاهنشاه تاریخی با بهمن پور اسفندیار داستانی درست نیست و باید دانست که پس از بهمن، سلسله داستانی کیانی بگونه تاریخی در میآید. - از اردشیر اول يك سنگنبشته بزبان بابلی در تخت جمشید و سه ظرف که بچهار زبان نوشته شده باقیمانده که فعلاً در موزه‌های برلن، ویلادلفی و ونیز موجودند.

(۹۴) تنبغات تاریخی راجع بایران باستان (ساسانیان) تألیف آقای نفیسی ص ۷۸ - ایران باستان ص ۹۰۷-۹۰۸ - یشتهاج ۲ ص ۱۹۱ - مجمل التواریخ ص ۱۱۱

۱۸ خسرو دوم منظور از **خسرو ثانی** (جدول شماره ۲) همان **خشیرشای دوم** است، چنانکه **ابوریحان** در همین جدول **خشیرشای اول** (اخشویرش بن دارا) را بنام (خسرو اول) یاد کرده.

خشیرشای دوم پسر اردشیر اول است که در ۴۲۴ ق. م پیادشاهی رسید و پس از مدتی اندک بدست برادر خود و خواجه‌ای بنام **فرناک** کشته شد.

۱۹ صفدنائوس **صفدنائوس** (۹۰) **بن خسرو** (جدول شماره ۲) - مراد **صفدیان** است که دیو دوروس نام او را **صفدیانوس** Sogdianos و کتزیاس سکودیانس Secydianos ذکر کرده اند و بنا برین صحیح کلمه فوق **صفدیانوس** است. اینک **ابوریحان** او را پسر **خسرو** یعنی **خسرو ثانی** (= **خشیرشای دوم**) دانسته اشتباه است، چه او پسر اردشیر اول (دراز دست) بوده است ولی چون پس از **خشیرشای دوم** پیادشاهی رسیده این اشتباه ایجاد شده.

شهریار مزبور خود نیز پس از شش هفت ماه فریب **اخیس** را خورده گرفتار و محکوم باعدام شد - ازو سنگنبشته‌ای بجا مانده و حدس میزنند که نامش **بیاری** باستان **سوگودیانه** Sugudiyāna (بمعنی **صفدی**) باشد (۹۱).

۲۰ داریوس مراد **داریوش دوم** پسر اردشیر دراز دست است که نام اصلی او (**اخیس**) بوده - در توریة (کتاب عزرا بابهای پنجم و ششم) نیز نام او **داریوش** ذکر شده - در حقیقت در دو جدول مورد بحث، **داریوس** که با دارای ثانی معادل دانسته شده و پس از **قمبوزس** (کبوجیه) آمده همان **داریوس** است که در اینجا نیز تکرار شده، منتهی بیهوده جای او را عوض کرده اند.

مسمودی در **مروج الذهب** (چاپ مصر ۱۹۶) نام او را برطبق روایات داستانی **داراء بن بهمن بن اسفندیار**، طبری (چاپ مصر جزء ۲ ص ۶) و **حزق اصفهانی** (چاپ برلن ص ۲۰) **دارا بن اردشیر بهمن بن اسفندیار** یاد کرده اند.

در زمان این شهریار، **بمدلول** کتاب عزرا (بابهای ۶۵) **معبد یهود** در اورشلیم ساخته شد و وی در سال ۴۰۴ ق. م درگذشت.

(۹۰) ن ل : صفد ناؤوس ، صفد ناالوحی

(۹۱) Iranisches Namenbuch, von Justi, Marburg 1895

۲۱ اردخششت ثانی (جدول شماره ۱) - اردشیر بن دارا الثانی

اردخششت دوم (جدول شماره ۲) - نام او در سنگنبشته‌های هخامنشی ارته خشثره Artaxshathra است و در توریة (کتابهای عزرا و نحمیا) ارته خشثتا Artaxshathta آمده این پادشاه پس از داریوش دوم در ۴۰۴ ق. م. بشهریاری رسید. باید دانست که در روایات داستانی ایران سه تن اردشیر هخامنشی را بیکتن تبدیل کرده‌اند و فقط يك اردشیر (دراز دست) در سلسله کیانی یاد شده. یونانیان این شهریار را برای امتیاز منمون Mnémon (= باحافظه) نامیده‌اند، چه بقول پلوتارخس وی حافظه‌ای نیرومند داشته. در زمان او برادرش کوروش کوچک عاصی شد و بیاری یونانیان با اردشیر جنگید ولی مغلوب و کشته گردید، و نیز در هنگام پادشاهی او بین ایران و لاکدمونیان جنگ واقع شد و هم ایرانیان بمصر لشکر کشیدند. وی بقول تولد که در سال ۳۵۸ ق. م. [و بقولی در ۳۶۰ یا ۳۶۲ ق. م.] فوت کرد (۹۷).

از اردشیر دوم پنج سنگنبشته کوتاه در شوش بجا مانده است.

۲۲ اخوس (جدول شماره ۱) - اردشیر ثالث (جدول شماره ۲) - اُخُس
ظاهر آ یونانی شده کلمه هو که Vahuka پارسی باستانست که لغة

بمعنی خوبست - وی پس از اردشیر دوم بتخت نشست و خود را (در سنگنبشته تخت جمشید ارته خشثره) خوانده است. چنانکه گفته شد در داستانهای ایرانی این شخص فراموش شده و سه اردشیر بصورت يك پادشاه جاوه گر گردیده‌اند.

در زمان او در خانواده شاهی کشتار شگفتی صورت گرفت. ایالات و ولایات دوردست مانند صیدا و قبرس و فنیقیه تورش کردند. مصر در سال ۳۴۴ ق. م. مجدداً تسخیر شد. وی در سال بیستم پادشاهیش (سال ۳۳۸ ق. م.) بدست باگواس خواجه مسموم شد - ازو چهار سنگنبشته در تخت جمشید باقیمانده است.

۲۳ فرون (جدول شماره ۱) (۹۸) - ارسیس بن اخوس (جدول شماره ۲) (۹۹) - آرسس Arsés نامیست که یونانیان (مانند ارسیس)

(۹۷) تتبعات تاریخی ایران باستان ص ۱۱۵

(۹۸) ن ل ، فرون ، فسرون ، فترون .

(۹۹) ن ل ، ارسیس - جوا

استرابون و آریان (اورا بدان خوانده اند (۱۰۰). ظاهراً نام او پیارسی باستان هوورشه Havarsha (= دارندۀ کردار نیک) بوده وی در ۳۳۸ ق. م بجای اخس نشست ولی دوامی نکرد و بدست همان باگواس خواجه، قاتل پدرش، در سال سوم پادشاهی خود (۳۳۶ ق. م) کشته شد.

این پادشاه در داستانهای ایران فراموش شده و رابطه نام مشکوک (فرون) نیز که ابوریحان ذکر کرده با او مشخص نیست.

۳۴ داریوس بن ارسیمخ (جدول شماره ۱) - دارا آخرین داریوس پادشاه فارس (جدول شماره ۲) - کلمۀ (داریوس) در پنج جدولها از یونانی گرفته شده، چه مورخان یونان مانند استرابون و دیودوروس و آریان نام ایشانرا Darios نوشته اند - ابوریحان در جای دیگر (ص ۱۰۹) نام این پادشاه را دارابن دارا (۱۰۱) یاد کرده است - در کتابهای پهلوی نیز دارا پسر دارا یاد شده، طبری در تاریخ خود (جزء دوم ص ۶) اورا دارای اصغر و پسر دارای اکبر بن بهمن بن اسفندیار و در شاهنامه (۱۰۲) دارا پسر داراب یاد شده.

اما اینکه ابوریحان اورا پسر ارسیمخ (همان ارسیمس مذکور) خوانده درست نیست، زیرا وی پسر آرسان و او پسر استن و او پسر داریوش دوم بوده است ولی چون پس از ارسیمس پیادشاهی رسیده این اشتباه ایجاد گردیده است.

شهریار مزبور پس از جلوس، باگواس خواجه را کشت - در زمان او اسکندر مقدونی بایران تاخت و ایرانیان را در کوکمل بسال ۳۲۱ ق. م شکست داده، بابل و شوش و تخت جمشید و سپس همه ایران را فتح کرد و داریوش نیز در سال ۳۳۰ ق. م کشته شد و با مرگ او سلسلۀ هخامنشی منقرض گردید (۱۰۳) پایان

(۱۰۰) ولی پلوتارخس او را بنام Oarsès یاد کرده

(۱۰۱) ن ل، داراب

(۱۰۲) چاپ بروخیم ج ۶ ص ۱۷۸۴ بیعد

(۱۰۳) برای اطلاع بیشتر راجع پیادشاهان مذکور رجوع شود:

L'univers-Histoire et description de tous les peuples, par M. Ferd. Hofer, paris M. DCCCLII Histoire de L'Iran Antique, par G. Cameron, trad. par E. J. Levy, paris 1937

و نیز یشته ها تألیف آقای پورداود جلدهای ۲ و ۱ و نیز تاریخ ایران باستان تألیف پیرنیا جلدهای

۲ و ۱ و نیز دائرة المعارفهای فرانسه و بریتانیا